

مرگ ژولیوس سزار

وینچنزو کاموچینی



۵ دقیقه

در باره ستمگری

امیرحسین ناظم

صنعت نفت اهواز



فراطبیعی ندارد، بلکه خاستگاه آن عشق انسان به قدرت است؛ همان اندازه که قدرت نزد بشریت از جذابیت برخوردار است و می‌توان گفت که همیشه انسان‌ها خواهان کسب قدرت بیش هستند. قدرت می‌تواند برای مقاصد مختلفی استفاده شود اما در عین حال **مخرب و فاسدکننده** نیز است. راه‌های بر طرف کردن این نیاز تاثیرات زیادی بر زندگی انسان دارد. طبیعت قدرت در جامعه‌ی امروزی ما به گونه‌ای است که باعث پیدایش

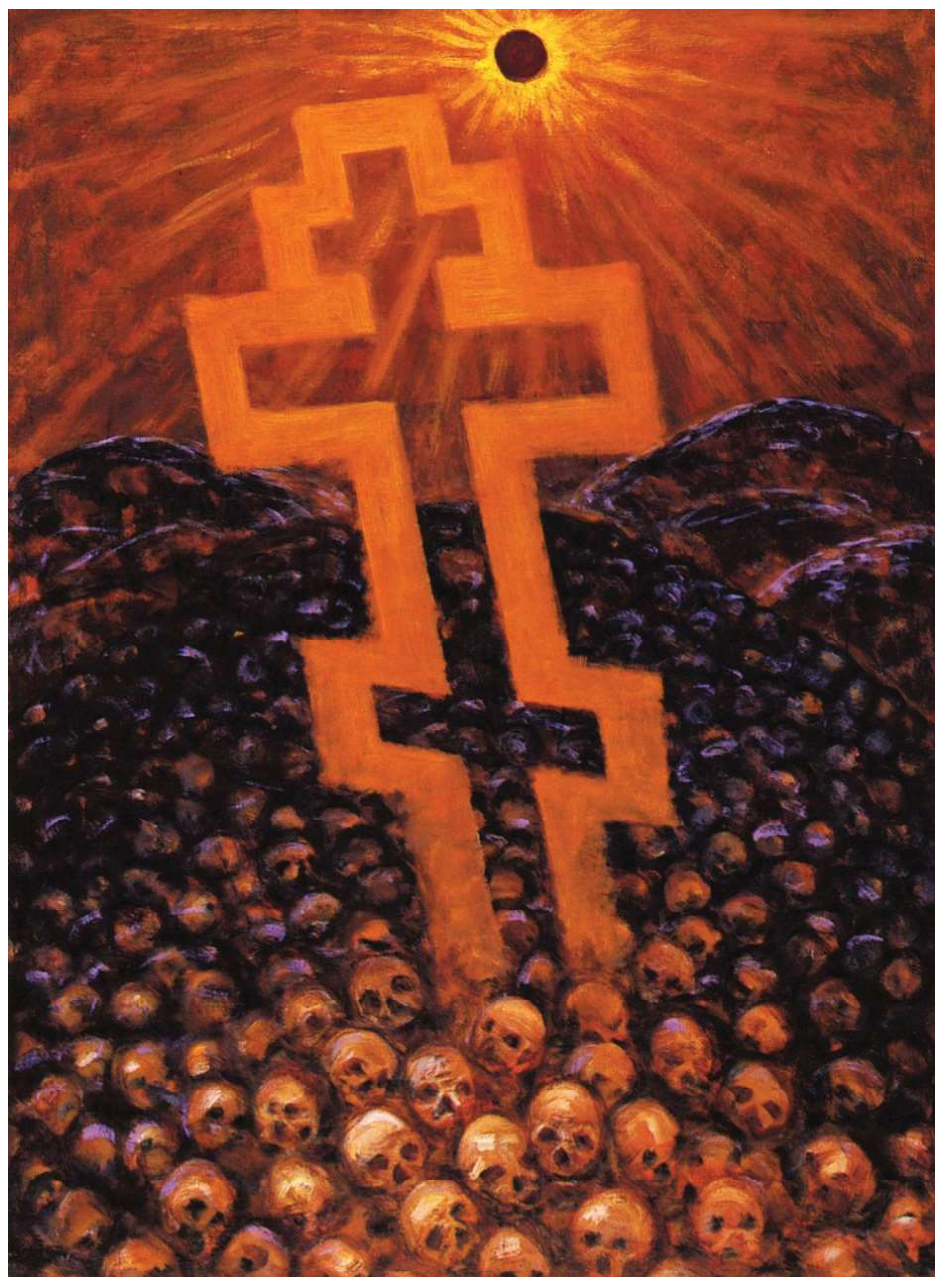
بی‌آب‌و‌علف زندگی نیز انسان، با دیدن سراب، به سمت این توهم می‌شتابد. همچنین حیوانی گرسنه در سرمای زمستان با دیدن تکه گوشتی شادمان می‌شود بی‌خبر از تله‌ای که در پس این خبر خوش است. دشمن دیرین این ناجیان، عقل، به انسان هشدار این تله را می‌دهد. تا زمانی که انسان این خوش‌بینی نجات را به **حقیقت** تله ترجیح می‌دهد در خطر نابودی است. این اهریمن موجود یا مفهومی

با نگاه به جهان، رنجی آشکار را می‌بینیم که نسل‌به‌نسل بر دوش همه‌ی موجودات، و نه فقط انسان، حمل شده‌است اما منشا این **بدبختی ذاتی** چیست؟ طبق اظهارات کسانی که خود را پرچم‌دار خدایی توانا و قدرتمند می‌دانند این ناشی از یک نیروی اهریمنی و دشمن بشریت است. در این صورت، این تظاهرکنندگان منشا و راه ارتباطی خوبی هستند و فرمان آنان تنها راه خلاصی است چراکه مطابق خواست خداست. درحقیقت، در این صحرای

نیازمند یکدیگرند. گاهی این نیاز به یکدیگر از راه سالم و دموکراتیک حل نمی‌شود و مردم تحت نفوذ فرد یا گروهی از افراد قرار می‌گیرند. این تاثیر و نفوذ به شکل استبداد و استفاده از زور خودش را نشان می‌دهد. راه دیگر برای تحت تاثیر قرار دادن مردم استفاده از حقیقت و رجوع کردن به حس حقیقت‌طلبی انسان است. یا حتی هم‌پیمانی در شرایطی که تاثیر مدنظر گروهی از افراد یکی باشد که البته این روش مثبت و سالمی است.

منشاء این قدرت‌طلبی انسان احساس نیاز برای بقا و زندگی است، به‌گونه‌ای که قدرت یکی از اساسی‌ترین نیازهای انسان است. طبق گفته‌ی فردریک نیچه، انسان و حیوانات همگی به دنبال شرایطی هستند که بتوانند نقاط قوت خود را به‌نحوی افزایش دهند و به قدرتی که مدنظر دارند برسند و در نتیجه از همه‌ی موانعی که در مسیر خواست آنها قرار دارند متنفر می‌شوند و سعی می‌کنند که بر این موانع برتری پیدا کنند.^۲ پس دانستیم که دست‌یابی به قدرت تضمین می‌کند که انسان در بین خطرات مختلف دوام بیاورد و باقی بماند و زندگی‌ای برای خود بسازد که خطر، رنج و زجر کمتری در آن وجود داشته‌باشد.

تمایل به داشتن قدرت^۳ در ذات انسان است و نباید منکر بودن آن شد چراکه انکار آن باعث به‌وجود آمدن مشکلات روانی بیشتری در



می‌توان نیرویی بی‌طرف در نظر گرفت که هم در جهت مقاصد بشردوستانه و هم مخرب کاربرد دارد و آثار باقی‌مانده از این نیرو وابسته به اخلاق فرد یا افرادی هستند که آن را به کار می‌برند.

برای ایجاد اثر موردنظر گاهی قدرت یک فرد کافی نیست و نیاز است که افراد بیشتری با یکدیگر هم‌گام شوند. پس مردم برای رسیدن به اهداف مشترک

استبداد و خودکامگی می‌شود. به گفته‌ی برتراند راسل، فیلسوف و ریاضی‌دان، قدرت عاملی است برای ایجاد یک اثر به‌خصوص^۱ یا به بیانی دیگر قدرت باعث ایجاد تغییراتی در جهان اطراف انسان می‌شود با این قصد که این جهان به دنیایی تبدیل شود که انسان به آن علاقه یا نیاز دارد. البته قدرت را

۲) Friedrich Nietzsche – On the Genealogy of Morals

۳) Will to power

۱) Production of intended effects

یورش باستیل و دستگیری فرماندار برنارد رنه دو لونه

ناشناخته



قدرت است. همیشه تمایل به کسب قدرت بیشتر وجود دارد. این عطش سیری ناپذیر انسان برای قدرت باعث پیدایش مشکلاتی می شود. هر چند همه‌ی ما نیازمند به مقداری قدرت برای رسیدن به اهداف و خواسته‌هایمان هستیم اما وقتی قدرت، بیش از حد نزد یک نفر یا تعداد اندکی جمع‌آوری می شود، در مقیاس اجتماعی و سیاسی، باعث ایجاد فساد می شود. بنابراین برای این که جامعه بتواند رشد و پیشرفت کند، باید رسم و رسوم و قوانینی در

تمایل به قدرت برخلاف بقیه‌ی نیازهای انسان پایان ناپذیر است. انسان بعد از خوردن حد معینی غذا، بعد داشتن حد معینی رابطه‌ی جنسی یا پس از ساعات مشخصی از خواب دیگر تمایل برای ارضا کردن این نیازها ندارد و غذای بیش از حد باعث تهوع، رابطه جنسی بیش از حد باعث نفرت و خواب بیش از حد باعث تنبلی و بی حالی می شود. البته این گفته را برای قدرت نمی توان معتبر دانست و مهم نیست که انسان چقدر دارای

انسان می شود. سرکوب یک تمایل (قدرت)، آن هم در شرایطی که نمی توان برای آن جایگزینی یافت، باعث می شود که این تمایل بعدها به شکل یک حسرت در زندگی انسان پدید آید و این باعث می شود که این تمایل، که در حالت عادی چیزی طبیعی است، به صورت مخرب در زندگی پدید آید.^۴ پس نباید این نیاز را سرکوب کرد بلکه باید از راه‌های سالم و تصمیم‌گیری اشتراکی به رفع آن پرداخت.

۴) Carl Jung

در جواب باید گفت که برای این که یک حکومت استبدادی برقرار باشد، باید به همان اندازه که حاکم قدرتمند است، مردم ضعیف باشند. پس اگر همه‌ی مردم سعی در گسترش علم، توانایی و قابلیت‌های خود کنند یا به بیانی دیگر خودشان را قوی کنند، با گذر زمان از قدرت حاکم مستبد کاسته و به قدرت مردم افزوده می‌شود. در این گونه جوامع حاکمان گروهی اندک هستند و به هیچ‌وجه دارای منابع و توانایی برای فریب و همگام‌سازی مردمی آگاه در جهت قدرت خودشان نیستند. درحقیقت، بهترین قربانیان برای حاکمان خودکامه مردمی ضعیف و ناآگاه هستند. با آگاهی همه‌ی مردم این ضعف که حاکمان از آن تغذیه می‌کنند جایگاه خود را به اتکا به علم و دانش می‌دهد. راه دیگر بسیار ساده‌تر است. کافی است که مردم دیگر از فرد مستبد پشتیبانی نکنند؛ از طریق **نافرمانی مدنی** از دستوراتی که بر خلاف اخلاق انسانی و جنبه‌های مختلف آزادی است. برده بودن تا زمانی ادامه خواهد داشت که مردم بخواهند خدمت کنند کافی است که مردم زیادی به این قدرت و توانایی دست یابند و درنهایت دست از این اطاعت بی‌قیدوشرط بردارند. لازم نیست که حتماً با زور علیه این حاکمان اقدام کرد همین پیروی نکردن از حاکمان خودکامه از قدرت آن‌ها می‌کاهد. تا زمانی که مردم بهایی به آزادی خود ندهند، توسط افراد خودکامه به بردگی گرفته خواهند شد و در نهایت چیزی جز حسرت برایشان باقی نخواهد ماند.

می‌شود که نمونه‌ی آن را در طول تاریخ بسیار داشته‌ایم. استبداد زمانی نابود می‌شود که همه‌ی مردم دست به دست هم داده و از قدرت شخصی‌ای که در اختیار دارند برای زندگی آزاد و سرپیچی از حاکم مستبد استفاده کنند. این چنین می‌توان در برابر ظلم حاکمان مقاومت کرد و زنجیر ظلم را از پای شهروندان پاره کرد. اما این قدرت شخصی چگونه جمع‌آوری می‌شود؟ از طریق رسیدن به آگاهی تمامی پتانسیل‌ها و توانایی‌های فردی^۵ که از نظر کارل یونگ، روانشناس سوئیسی، قوی‌ترین تمایل در همه‌ی موجودات است که خودش منبعی از قدرتی شکست‌ناپذیر در طبیعت است.^۶

برای رسیدن به این پتانسیل‌ها انسان باید دائماً دانش خود و توانایی‌های خود را افزایش دهد و به این ترتیب سلاح جدیدی برای مقابله با شرایط جامعه استبدادی کسب کرد. طبق باور یونگ، هر کسی نیاز به تغییر و انقلاب درونی و بیرونی در جهت مثبت دارد اما نباید این تمایل و تغییر را به اطرافیانش غالب کند و آن‌ها را فدای تمایل شخصی خودش برای به‌دست آوردن قدرت کند، بلکه هدف بازگشت هر شخص به ارزش‌های طبیعی و پایه‌ی انسانی در خصوص برابری و آزادی همه‌ی اشخاص است.

شاید سوالی ایجاد شود که چگونه رسیدن مردم به پتانسیل حقیقی‌شان می‌تواند راه‌حلی برای استبداد باشد؟

۵) Self-actualization

۶) Carl Jung – Archetypes and the collective unconscious

فرهنگ و جامعه وجود داشته‌باشد که از جمع شدن قدرت شخصی یا سیاسی در دستان یک نفر یا گروهی اندک جلوگیری کند و مردم بتوانند به صورت مستقیم و کاملاً آزادانه حاکمان و رهبران خود را انتخاب کنند. همچنین می‌بایست سعی شود که این قدرت به نفع منافع جامعه و انسانیت و در جهت صلح‌جویی استفاده شود نه این که برای نفع گروه خاصی؛ از افراد دین خاصی گرفته تا ملیت و فرهنگ. همچنین مسلم است که نباید از این قدرت برای گسترش جنگ، خشونت و تخریب به هیچ‌نحوی استفاده شود. در جامعه‌ای که دولت و یا راس حکومت در آن بیش از حد قدرتمند باشد، شهروندان آن جامعه برعکس دولت، بسیار ضعیف هستند. در این جامعه افراد حاکم معتقدند که تنها آن‌ها هستند که توانایی حکومت را دارند و باید در همه‌ی جریانات کنترل داشته‌باشند و در عوض شهروندان آن جامعه آزادی فردی بسیار کمی دارند و نمی‌توانند حتی در کوچکترین مسائل سرنوشت خود را آزادانه انتخاب کنند و ناچارند زندگی با ارزش خود را تحت ظلم یک ارباب ظالم، همانند یک برده، به‌سر کنند. راه چاره برای چنین جامعه استبدادی چیست؟ برای این که جامعه از شر یک حاکم مستبد رهایی یابد، باید قدرت از حاکمان به همه‌ی مردم انتقال یابد. ولی این قدرت با قدرتی که حاکمان در دست دارند تفاوت دارد. اگر گروهی از مردم به دنبال برتری و رجوعیت دادن خواستشان به گروهی دیگر باشند، فقط حاکمی مستبد با حاکم مستبد دیگری جایگزین